

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: تفسیر سوره بقره
موضوع جزئی: آیه چهارم _ بخش اول
تاریخ: ۱۸ آذر ۱۳۹۶
مصادف با: ۲۰ ربیع الاول ۱۴۳۹
جلسه: ۱۱

﴿ الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین ﴾

خلاصه جلسات گذشته

تا به اینجا درباره سه ویژگی از ویژگی‌های متقین در این آیات سخن گفته شده است، ویژگی اول ایمان به غیب بود، عرض کردیم غیب در مقابل شهود است و مصادیق متعددی دارد، اما به قرینه آیات بعدی مقصود از غیب در این آیه خداوند تبارک و تعالی و اسماء و صفات اوست، پس اولین ویژگی مؤمنان و متقیان این است که ایمان به خداوند تبارک و تعالی دارند، دومین خصوصیت آنها این است که اقامه صلاة می‌کنند، توضیح دادیم که منظور از اقامه نماز چیست و در دو سطح آن را مورد بررسی قرار دادیم و سومین ویژگی هم انفاق از رزق و روزی است که به آنها داده شده است، « و مما رزقناهم ینفقون».

روایات مربوط به آیه سوم

طبق معمول برای تکمیل بحث روایاتی را هم در ذیل هر بحثی بیان می‌کنیم.

۱. در باب غیب، که ایمان به آن از ویژگی‌های متقین و مؤمنان شمرده شده است، در روایات مختلف مصادیق گوناگونی برای آن ذکر شده است، اما هیچ یک از مصادیقی که برای غیب بیان شده است تفسیر غیب نیست بلکه تطبیق است بر برخی از مصادیق، مثلاً در برخی روایات غیب تطبیق داده شده است بر حضرت حجت بقیه الله الاعظم (روحی له الفداء) در چند روایات این گونه وارد شده است که منظور از غیب در آیه «والذین یؤمنون بالغیب» یعنی ایمان به وجود حضرت حجت، در اینجا برخی^۱ بر شیعه خورده گرفته‌اند که چگونه غیب را منحصر در این مورد قرار داده‌اند و این تخصیص مطلق است که باطل می‌باشد. ولی با توجه به مطلبی که مکرراً در این مباحث اشاره کرده‌ایم این اشکال وارد نیست چون بسیاری از روایاتی که در ذیل آیات بیان می‌شود و مصداقی را برای یک عنوان کلی ذکر می‌کند، در واقع تفسیر نیست بلکه تطبیق کلی بر برخی مصادیق است، لذا نافی معانی دیگر هم نمی‌باشد.

۱. تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۲۸.

۲. درباره اقامه نماز اینجا هم روایات فراوان است، راجع به اصل نماز و اینکه نماز مثل عمود برای خیمه می‌باشد و تا زمانی که عمود استوار باشد خیمه برپا می‌باشد، آن اتصالات، طناب‌ها، میخ‌ها، اینها همه هستند، اما این عمود که برداشته شود دیگر چیزی باقی نمی‌ماند ولو آن میخ و طناب و چیزهای دیگر برجا باشد.

درباره نماز روایات زیاد است، درباره آثار و فواید نماز و اینکه چگونه نماز باعث فراری دادن شیطان می‌شود و این که از هیچ چیزی مثل نماز اینقدر شیطان خشمگین نمی‌شود.
بنده فقط یک روایت را در مورد اقامه نماز ذکر می‌کنم:

از امام باقر(ع): «ما من عبد من شیعتنا یقوم إلى الصلاة إلا اکتفتة بعدد من خالفه ملائکة یصلون خلفه یدعون الله عز و جل له حتی یفرغ من صلاته»^۱ هیچ بنده‌ای از پیروان و شیعیان ما به نماز نمی‌ایستد مگر اینکه به عدد کسانی که پشت سر او نماز می‌خوانند ملائکه‌ای هستند که آنها هم در آن جماعت شرکت می‌کنند و برای او دعا می‌کنند تا زمانی که از نماز خود فارغ شود، اقامه نماز این خصوصیت را داد، کسی که نمازی را برپا می‌دارد و گروهی را وادار می‌کند که نماز بخوانند، به عدد کسانی که پشت سر او می‌ایستند ملائکه هم صف می‌بندند و برای او دعا می‌کنند.

به هر حال روایات در باب نماز بسیار است که می‌توانید رجوع کنید و ببینید، در مورد نماز اول وقت، نماز جماعت، اقامه نماز و نماز در مکان‌های مخصوص و اوقات مخصوص و...

۳. یک روایت هم درباره انفاق در اینجا بخوانیم، چون خصوصیت سوم متقین این بود که «و مما رزقناهم ینفقون»، عرض کردیم که اصل انفاق از رزق الهی، این ثمره و نتیجه اقامه صلاة است، یعنی کسی که رابطه‌ای با خدا دارد و به خاطر خدا از مال خود انفاق می‌کند، در واقع دست از دلبستگی مالی می‌شوید و بخل را که یک مانع بزرگ بر سر راه تکامل است کنار می‌زند، اینکه در کنار اقامه صلاة، انفاق بیان شده است، این حاکی از اهمیت انفاق در راستای تعالی و تکامل روحی است.

فقط این نکته را باید توجه کرد، که انفاق فقط مختص به متمکین نیست، چون رزق فقط رزق مالی نیست، اگر این معنا از رزق مورد توجه قرار بگیرد آنوقت همه ما می‌توانیم از مصادیق «مما رزقناهم ینفقون» باشیم.

عن الصادق (ع) فی قوله تعالی و مما رزقناهم ینفقون «قال: مما علمناهم یشون و مما علمناهم من القرآن یتلون»^۲، امام صادق (ع) تفسیر کرده است رزق را به علم، می‌فرماید: مما علمناهم، از آنچه ما به آنها تعلیم داده‌ایم به دیگران

۱. من لا یحضر، ج ۱، ص ۲۰۴.

۲. بحار، ج ۲، ص ۱۷.

می‌بخشند، اگر یک عالمی علم خود را در اختیار دیگران قرار دهد مصداق مما رزقناهم ینفقون می‌شود، اساساً اگر غیر از این باشد این مختص به یک عده خاصی می‌شود، اگر قرار باشد مقصود از رزق، رزق مالی باشد پس معلوم می‌شود که این ویژگی متقین فقط برای متمکنین است و فقرا نمی‌توانند از این خصوصیت برخوردار باشند، در حالی که با توجه به سعه معنای رزق، انفاق هم وسعت پیدا می‌کند، اینکه ما می‌گوییم رزق یک معنای وسیع دارد، این صرفاً این‌گونه نیست که بدون پشتوانه و بدون دلیل باشد، خود این روایات گواه بر این است.

در روایت دیگری است امام حسن عسکری (ع) وارد شده است: «یعنی ومما رزقناهم : من الأموال والقوی والأبدان والجاه»، یعنی یکی از آنها مال است، اگر کسی با قوت بدنی خود می‌تواند به دیگران خدمت کند این هم نوعی انفاق است، کسی از قدرت و جاه و مقام و آبرو می‌تواند به دیگران انفاق کند، این می‌شود مصداق مما رزقناهم، انفاق یک معنای بسیار گسترده‌ای دارد، هر کار خیر که انسان بتواند انجام دهد، مما رزقناهم ینفقون می‌شود، اگر کسی جاهل است و او را ارشاد کنیم، مما رزقناهم ینفقون می‌شود، اگر بین دو نفر اختلاف و نزاع است و کسی بتواند بین آنها اصلاح کند از مصادیق مما رزقناهم ینفقون می‌شود، خیلی از اموری که ممکن است به راحتی بتوانیم انجام دهیم و از آن دریغ می‌کنیم، مثل دست‌گیری از مستمندان، عیادت از بیماران، اگر در طریق مانعی باشد و انسان آن را بردارد، با این معنا دیگر مسئله مما رزقناهم ینفقون اختصاص به متمکنین و آنهایی که صاحب مال هستند ندارد، چه بسا کسی صاحب مال هم باشد ولی از مال خود انفاق نکند، در مقابل کسی فقیر مطلق است اما در خیابان که حرکت می‌کند می‌بیند که میخی است که ممکن است به پای کسی فرو رود، آن را بر می‌دارد و کنار می‌گذارد، این انفاق مما رزقناهم می‌شود، یعنی دامنه اینقدر گسترده است که هرکسی بسته به توانایی و فراخور حال و ظرفیت خود می‌تواند به این عمل کند و ببیند که چقدر این دایره وسیع است، چون به معنای گذشتن از خودخواهی است. اگر کسی علم خود را به دیگران بدهد یعنی در تعلیم بخل نمی‌ورزد، کسی چیزی خودش دارد و با دیگران تقسیم می‌کند، فرقی نمی‌کند پس این صرفاً یک پول دادن نیست، هرچه که هست، این مما رزقناهم ینفقون می‌شود و این انسان را به خداوند تبارک و تعالی نزدیک می‌کند.

آیه چهارم «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ»

به دو خصوصیت دیگر در این آیه اشاره شده است، یعنی با این دو ویژگی مجموع ویژگی‌های مؤمنان و متقیان در این چند آیه، پنج ویژگی می‌شود.

ویژگی چهارم ایمان به وحی است، ویژگی پنجم ایمان و یقین به معاد است، این دو از ویژگی‌های متقین است، اما ایمان به وحی در این آیه در بخش اول آیه مورد اشاره قرار گرفته است، «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ».

«يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» یعنی ایمان به آنچه که به تو (پیامبر ختمی مرتبت) نازل شده است، آنچه که به پیامبر گرامی اسلام نازل شده است قرآن است و احادیث قدسی، ما انزل الیک فقط مخصوص قرآن نیست، چون قرآن به پیامبر نازل می‌شود، اما علاوه بر قرآن بعضی از گفته‌های خداوند تبارک و تعالی هم بر پیامبر نازل می‌شود و پیامبر آن را از قول خداوند نقل می‌کند، مثلاً می‌فرماید: قال الله تبارک و تعالی...، این قرآن نیست، بلکه حدیث قدسی است، ولی ما انزل الیک بر آن صدق می‌کند، هرچند مصداق بارز و قالبی ما انزل الیک قرآن است اما منحصر در آن نیست، لذا ایمان به قرآن و هرآنچه از ناحیه خداوند نازل شده است مثل احادیث قدسی، این از ویژگی‌های متقین است.

البته در اینکه قرآن از عالم بالا نازل می‌شود به پایین، دو جهت باید در آن مورد توجه قرار گیرد:

نزول در مراتب مختلف است. تارة قرآن از لوح محفوظ یا امّ الكتاب نزول به قلب پیامبر پیدا می‌کند، حال این یک واسطه‌ای می‌خورد، فرشتگان وحی، مثل جبرائیل واسطه می‌شوند و آن حقیقت را بر قلب پیامبر نازل می‌کند، یک مرحله هم این است که اینها در قالب الفاظ و کتابت‌ها و اصوات برای مردم بیان می‌شود، آنچه ما می‌بینیم در قالب الفاظ و در اختیار ما قرار می‌گیرد، شاید پایین‌ترین مرتبه آن حقیقت نازل شده باشد، اصل حقیقت عند الله و در امّ الكتاب یعنی لوح محفوظ است، مرتبه قلب پیامبر یک مرتبه می‌باشد، وساطت فرشتگان یک مرتبه است، آنچه که بین دفتین و بین این دو جلد قرار می‌گیرد یک مرتبه است، ولی این تنزل‌ها در مراتب مختلف باعث نمی‌شود که اگر این حقیقت از عالم بالا تنزل پیدا کرد عالم بالا از این حقیقت خالی شود، جابجایی و جاگیری نیست، برای همین است که از آن تعبیر به تجلی می‌شود، در حقیقت قرآن تجلی آن حقیقتی است که از مکان بالا و از عالم فوق به سوی پایین تنزل پیدا کرده است، تجلی در مقابل تجافی است، تجافی در واقع عبارت است از تنزل همراه با تهی شدن مکان قبلی از این حقیقت مثلاً در مورد نزولات جوئی تعبیر به تنزل و نزول نمی‌شود اگر هم شود مجاز است، آنچه که در مورد نزولات جوئی مطرح می‌شود تجافی است، مثلاً یک ماده‌ای است در آسمان زمین، وقتی به سوی زمین می‌آید دیگر این حقیقت در آنجا وجود ندارد، اما وقتی قرآن از لوح محفوظ به قلب پیامبر نزول پیدا می‌کند، در قالب الفاظ و کتابت‌ها در اختیار انسان قرار می‌گیرد، این‌گونه نیست که جای این حقیقت در عالم بالا خالی باشد و تهی باشد، این تفاوت در

اینجا وجود دارد، لذا بهترین تعبیر و رساترین تعبیر برای این حقیقت همان تجلی است، تجلی و تجافی هر دو از اقسام نزول هستند، ولی نزول به نحو تجلی کجا و نزول به نحو تجافی کجا.

به هر حال آنچه که در اختیار ما قرار گرفته و بین این دو جلد وجود دارد، در واقع یک حقیقتی است که در یک مرتبه نازل در اختیار ما قرار گرفته است ولی حقیقت آن در عالم بالا محفوظ است، و قطعاً قلب پیامبر که محل نزول این حقایق است به این حقیقت احاطه و اشراف بیشتری دارد.

این دو مطلبی است که در مورد ما انزل الیک، که ایمان به آن از مصادیق و خصوصیات متقین و مؤمنان است لازم بود بیان شود.

مراتب بهره‌مندی از این حقیقت در مقام تجلی هم بسته به ظرفیت و استعداد انسان‌ها دارد، هرچه ظرفیت و استعداد انسان کمتر، تجلی قرآن برای انسان کمتر، هرچه ظرفیت وسیع‌تر، سعه وجودی گسترده‌تر، قهراً تجلی قرآن هم قوی‌تر و بیشتر.

« وَمَا أَنْزَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ »، هم یعنی خصوصیت چهارم متقین این است که ایمان به قرآن دارند و آنچه قبل از پیامبر نازل شده است، یعنی ایمان به تورات و انجیل و زبور و مصحف، اینها از مصادیق ایمان به غیب است و از ویژگی‌های متقین است.

سوال اصلی و اساسی این است که چه نسبتی بین «ما انزل الیک» و «ما انزل من قبلک» وجود دارد؟ چرا ایمان به ما انزل من قبلک هم جزء ویژگی‌های متقین بر شمرده شده است؟

دو ملازمه

در اینجا ما باید از دو ملازمه صحبت کنیم:

۱. ملازمه بین ایمان به ما انزل الیک، و ما انزل من قبلک، این دو باهم ملازمه دارند و از هم تفکیک ناپذیر هستند، لذا مجموع این دو را اگر بخواهیم در یک کلمه بیان کنیم، ایمان به وحی است، چون قرآن وحی می‌باشد و تورات و انجیل و زبور هم وحی می‌باشد، ولی در این آیه این دو از هم تفکیک شده است، یکی ما انزل الیک است که باید ایمان به آن داشت و دیگری ما انزل من قبلک.

اما اینکه چرا بین این دو ملازمه است چه بسا به این بیان بتوان این مطلب را ثابت کرد، که بر طبق آیه قرآن « إن الدین عند الله الاسلام^۱ »، طبق این آیه حقیقت دین همان اسلام است، یعنی آنچه اسلام بیان کرده است، در مسیحیت و یهودیت

^۱ . سوره آل عمران، آیه ۱۹.

و در شریعت ابراهیم و نوح و در همه اینها آن خطوط و چهارچوب کلی بوده است، یعنی روح همه ادیان الهی واحد است، لذا بین «ما انزل إلیک» و «ما انزل من قبلک» فرقی نیست، کسی که ایمان به قرآن می‌آورد، ایمان به تورات و انجیل هم باید داشته باشد چون روح هر دو کتاب یکی است. نمی‌شود به یکی ایمان داشته باشد و به دیگری ایمان نداشته باشد، بعلاوه خود قرآن کتب آسمانی قبلی را تصدیق کرده است، انجیل و تورات و زبور در قرآن مورد تصدیق و تایید قرار گرفته اند.

پس خصوصیت چهارم این شد: ایمان به وحی یعنی ایمان به وحی پیامبر اسلام و وحی انبیاء پیشین، یعنی ایمان به همه کتب آسمانی، همان‌طور که قرآن را وحی و کتب آسمانی می‌داند، تورات و انجیل را هم کتاب آسمانی بداند.

۲. یک ملازمه دیگری هم در اینجا قابل استفاده است و آن هم ملازمه بین ایمان به وحی و ایمان به رسالت آورنده کتاب است یعنی صرفاً ایمان به قرآن و تورات انجیل کافی نیست، ایمان به رسالت پیامبر و رسالت موسی و رسالت عیسی هم باید داشته باشد، یعنی فی الواقع بین ایمان به وحی و ایمان به رسالت و این پیام آور، حتماً ملازمه است، اینها قابل تفکیک نیست، نمی‌شود بگوییم ایمان به قرآن داریم ولی رسالت پیامبر را انکار کنیم، اگر رسالت پیامبر را انکار کنیم قرآن هم زیر سوال می‌رود، در برخی از آیات تصریح به این مطلب هم شده است، «فآمنوا بالله و رسوله، النبی الامی» یعنی ایمان به رسول باید داشته باشید، اگر سخن از ایمان بما انزل إلیک است، این به معنای ایمان به خود تو می‌باشد، ایمان به قرآن مساوی است با ایمان به نبوت پیامبر، ایمان به کتاب مساوی است با ایمان به رسالت پیامبر، اینها از هم جدا شدنی نیست، نمی‌توانیم بگوییم این قرآن از طرف خدا نازل شده است اما آن کسی که این قرآن را آورده است، او از طرف خدا رسول نمی‌باشد، اصلاً این دو قابل جمع نیست.

پس در اینجا دو ملازمه بدست می‌آید، یکی ملازمه بین ایمان «بما انزل إلیک» و ایمان «بما انزل من قبلک»، دوم ایمان «بما انزل الیک» و ایمان به رسول خدا، یا ایمان «بما انزل من قبلک» با ایمان به رسولانی که این کتاب‌ها را آورده‌اند.

بحث جلسه آینده

در اینجا یک شبهه‌ای و وجود دارد که باید نقل کنیم و جواب دهیم.

«والحمد لله رب العالمین»